

تبیین وجودی شیطان از منظر فخر رازی

عین‌الله خادمی^۱

چکیده

عالم‌ان اخلاق، عرفان، کلام، فلسفه، تفسیر و... هر کدام از حیثیات ویژه‌ای درباره‌ی چیستی، هستی و کارکردهای وجودی شیطان به مذاقه پرداخته‌اند. هدف این پژوهش تبیین وجودی شیطان از دیدگاه فخر رازی است. فخر بر این باور است که شیطان از ماده شطن به معنای دور است و در اصطلاح به اجنه کافر اطلاق می‌شود. او در آثار مختلفش سه دلیل عقل برای وجود شیطان بیان کرده است. علاوه بر آن از طریق مراتب صدور افعال از حیوانات از جمله انسان دلیل منکران وجود شیطان را تبیین می‌کند و سپس از طرف مختلف نفوذ شیطان در انسان این دلیل را مورد نقادی قرار می‌دهد. او در تبیین جایگاه شیطان در عالم هستی، شیطان را ممکن الوجودی معرفی می‌کند که نه متحیز است و نه صفت برای یک شی متحیز است، بلکه آن را جزء ارواح سفلیه شریر و خبیث معرفی می‌کند.

کلمات کلیدی: شیطان، جن، وسوسه، فخر رازی.

طرح مسأله

اندیشمندی که خود را از ورطه مهلک شکاکیت رها ندهد، این واقعیت را می‌پذیرد که علاوه بر اذهان ما، موجوداتی در عالم خارج وجود دارند. تقریباً همه این اندیشمندان درباره موجودات محسوس اعم از جمادات، گیاهان، حیوانات و انسان اتفاق نظر دارند، اما میان آن‌ها درباره این مسأله که آیا دایره وجود به موجودات محسوس منحصر است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. اندیشمندان مادی موجودات را به عالم ماده منحصر می‌دانند و متفکران الهی این انحصار را غیر قابل قبول می‌دانند و بر این باور هستند که غیر از وجود موجودات محسوس، خداوند نیز وجود دارد که همه موجودات هستی خویش را وامدار او هستند. درباره این مسأله که آیا غیر از وجود حضرت حق، موجودات نامحسوس دیگری در عالم هستی وجود دارند یا نه میان اندیشمندان الهی اختلاف نظر وجود دارد و در صورت مثبت بودن پاسخ این پرسش، این موجودات نامحسوس واجد چه ویژگی‌هایی هستند، درباره پرسش دوم نیز میان متفکران الهی وحدت نظر وجود ندارد.

یکی از این موجودات نامحسوس در عالم هستی شیطان است. متفکران مسلمان در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی از ابعاد و زوایای مختلف به کندوکاو درباره شیطان پرداخته‌اند.

عالمان اخلاق (غزالی، ۱۴۲۷ هـ، ۲۰۰۶م، فیض کاشانی، ۱۴۰۳ هـ، ۲۰۰۸م، نراقی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۰-۱۴۳)، عرفان (علاءالدوله سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۳۳۶-۳۵۲، ص ۵۱۸-۵۲۵، عین القضاة، بی‌تا، ص ۲۵۴-۳۵۴)، کلام (خواجeh نصیر، ۱۴۰۵ هـ، ۱۹۸۵م، ص ۲۲۹-۲۳۰، تفتازانی، ۱۴۰۹ هـ، ۱۹۸۹م، ص ۶۲-۷۰)، تفسیر (فخر رازی ۱۴۲۹ هـ، ۲۰۰۸م، ج ۱، ص ۷۳، ۸۶، ص ۹۱-۹۵، ج ۳، ص ۵۶-۵۷، ملاصدرا، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۴۹-۳۸۲) و... هر کدام از حیثیات ویژه‌ای به مذاقه درباره چیستی، هستی و کارکردهای وجود شیطان پرداخته‌اند.

مسأله اصلی این پژوهش، این است که فخر رازی چه تبیین وجودی از شیطان ارائه داده است. برای بررسی این مسأله پژوهشی کندوکاو درباره پرسش‌های ذیل ضروری است. معنای لغوی و اصطلاحی شیطان چیست؟ دلایل عقلی وجود شیطان چیست؟ منکران وجود شیطان برای انکار خویش چه دلایلی ارائه داده‌اند؟ فخر رازی این دلایل را چگونه نقد کرده است؟ جایگاه شیطان در علام هستی چیست؟ ضروری است ابتدا با معنای لغوی و اصطلاحی (چیستی) شیطان آشنا شویم.

معنای لغوی و اصطلاحی شیطان

رازی در آثار متعددش به ویژه در تفسیر کبیرش در مواضع متعدد (ج ۱، ص ۷۳، ۸۶، ۹۱-۹۵، ج ۳، ص ۵۶-۵۷، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۳، ۴۲۴-۴۲۵، ج ۵، ص ۲۱۱-۲۱۴، ۲۲۳، ج ۷، ص ۸۴-۸۶، ۱۴۲-۱۴۵، ۲۶۷-۲۶۹، ج ۸، ص ۲۹۲، ج ۹، ص ۲۹۸-۳۰۰، ۴۰۰-۴۰۱، ج ۱۰، ص ۴۹۲، ج ۱۱، ص ۳۷۷) درباره شیطان بحث کرده است.

او درباره معنای لغوی شیطان بر این باور است که واژه شیطان مأخوذ از «شطن» به معنای دور (بعد) است. از همین جا است که حکم می‌شود شیطان بعید است، اما برعکس مطیع حضرت حق قریب است و بر همین مبنا است که خداوند می‌فرماید: «واسجدوا اقرب»^۱ و به پیامبر رحمت فرمان می‌دهد که اگر بندگان من درباره من چیزی از تو می‌پرسند، به آن‌ها بگو: پروردگارتان به شما نزدیک است. «اذا سألك عبادي عني فاني قريب»^۲ (فخر رازی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۱۳۸).

او در کتاب نفیس المطالب العالیه درباره معنای اصطلاحی شیطان چنین اظهار نظر می‌کند: جمهور ارباب ملل و نحل، عقلای مکلف را به چهار دسته - ملائک، بشر، جن و شیاطین - تقسیم می‌کنند.

اما درباره این که آیا جن و شیطان از نوع واحد هستند یا دو نوع متفاوت هستند، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. برخی بر این باور هستند که اجنه همان ارواح پاک و خیر و شیاطین همان ارواح مودی و شریر هستند.

مجوس درباره این مسأله غلو کردند و ادعا کردند: جهان دارای دو خداست، که یک خدا کریم، سخی و رحیم است و خدای دیگر شریر، بخیل، قاسی و موزی است. خدای خیر دارای اعوان و لشکریانی است که همان ملائکه هستند و در مقابل خدای شریر و مودی نیز واجد لشکریانی است که همان شیاطین و ارواح خبیثه هستند. آسمان از آن خدای خیر است و لشکریانش در آسمان حضور دارند و زمین به خدای شر تعلق دارد و لشکریانش در زمین هستند. آن‌ها به خدای دوم که خدای شریر است، ابلیس اطلاق می‌کنند. او در ادامه می‌افزاید: مسلمانان در هر کجای عالم شر، فتنه یا محتتی اتفاق افتد، به ابلیس نسبت می‌دهند و از خوف آن به خدا تضرع می‌کنند و در هر کاری ابتدا از عبارت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» استفاده می‌کنند و در دنباله آن «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌گویند و این نهایت درجه تقابل مسلمین با ابلیس است.

تنویه هم درباره شیطان اعتقاد افراطی دارند و می‌گویند: جهان دارای دو خدای نور و ظلمت است، در عالم انوار، موجودی به نام نور مطلق است که خدای خیر و رحیم است و انوار دیگری هستند که اعوان و یاران نور اعظم هستند و در عالم ظلمات نیز موجودی به نام ظلمت تام و کامل است که خدای مودی و شریر است و ارواح دیگری از حیث کوچکی، بزرگی، قوه و ضعف هستند که آن‌ها شیاطین و اعوان این ظلمت هستند. (همو، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۱۵ - ۳۱۶)

فخر در ذیل تفسیر آیه مبارکه «والجان خلقته من قبل من نار الحموم» درباره دیدگاه مسلمانان به صورت مفصل‌تر اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: «در مورد این که «جان کیست؟ میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. عطاء از ابن عباس نقل می‌کند که مراد از جان، ابلیس است. حسن، مقاتل و قتاده در روایت دیگری از ابن عباس نقل می‌کنند: جان پدر جن است و این قول اکثریت است. وجه تسمیه آن به جان این است که از چشم‌ها پنهان است. جنین به همین مناسبت است که جنین نامیده می‌شود، زیرا جنین در بطن

مادرش پنهان است و معنای جان در لغت عربی، به معنای ساتر و پوشاننده است. جن‌الشی در عربی به معنی این است که آن را پوشاند.»

او در ادامه می‌افزاید: جان در این آیه ممکن است، وجه تسمیه‌اش آن باشد که خودش را از چشم فرزندان آدم می‌پوشاند، و یا ممکن است واژه جان، فاعلی باشد که معنای مفعول از آن اراده می‌شود، واژه‌هایی مثل لابن، تامر، ماء دافق و عیشه راضیه از قسم دوم هستند.

فخر در ادامه به اختلاف دیدگاه مفسران درباره جن و شیطان اشاره می‌کند و می‌گوید: برخی بر این باور هستند، جن و شیطان، جنس آن‌ها از یکدیگر متمایز است. اما فخر این دیدگاه را مقرون به صواب نمی‌داند و در عوض یادآور می‌شود، دیدگاه درست درباره این مسأله آن است که شیاطین قسمی از جن هستند.

در همین راستا او می‌گوید: اجنه به دو دسته - کافر و مؤمن - تقسیم می‌شوند و به اجنه‌ای که مؤمن هستند، شیطان اطلاق نمی‌شود، در عوض به اجنه‌ای که کافر هستند، شیطان اطلاق می‌شود. دلیل بر صحت این ادعا آن است که واژه جن، مشتق از استتار است و هر چه که جنین باشد، از جن است. مراد از «خلقناه من قبل» در آیه این است که قبل از خلقت آدم خلق شده است.

او در توضیح «من نار السموم» می‌گوید: سموم در لغت به باد گرمی اطلاق می‌شود که در روز یا شب می‌وزد، یعنی باد گرمی که در آتش و سوزاندگی وسیع است که در همه جای بدن نفوذ می‌کند که از عرق بدن و بخار باطنش ظاهر می‌شود. (همو، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۱۳۸)

ادله وجود شیطان

فخر در فصل اول جلد هفتم کتاب *نقیس المطالب العالیه* (ص ۳۱۶ - ۳۲۲) ابتدا دلایل منکران وجود شیطان و جن را بیان نمود، و سپس به نقد آن‌ها می‌پردازد. او در فصل دوم مقاله چهارم به راه‌های اثبات وجود جن و شیطان می‌پردازد. او در مقدمه این فصل به چند نکته بسیار مهم اشاره می‌کند:

نکته اول: با تأمل در ادله نافیان وجود جن و شیطان درمی‌یابیم که در حقیقت بر نفی و انکار وجود جن و شیطان دلیلی وجود ندارد، زیرا ادله اقامه شده، ناصواب هستند.

نکته دوم: او از جهت دیگر بر این باور است که دلیل عقلی متقنی بر وجود جن و شیطان هم وجود ندارد.

نکته سوم: بر اساس دو نکته پیش‌گفته، ما باید درباره وجود جن و شیطان از جهت عقلی توقف نماییم، اما از طرف دیگر ما مشاهده می‌نماییم، انبیای عظام وجود جن و شیاطین را تأیید می‌کنند و علاوه بر آن‌ها اکثر زهاد، ارباب مجاهدات و مکاشفات ادعا می‌کنند که در برخی از ایام حیات‌شان اجنه را دیدند و با آن‌ها صحبت کردند. بر اساس تأییدهای پیش‌گفته، ما وجود اجنه و شیاطین را می‌پذیریم. (همو، ۱۴۰۷،

ج ۷، ص ۳۲۳)

او بعد از بیان سه نکته، سه دلیل بر وجود جن و شیطان ارائه می‌کند. ادله او عبارتند از:

دلیل اول: انسان اگر با خلوت و وحدت مألوف گردد و به تصفیه و ریاضت باطن اشتغال یابد، در درون خودش نجوایی را می‌یابد که او را با کلمات مرتب، منظوم و معلوم به سوی خودش دعوت می‌کند و همچنین اشخاصی را با صور و صفات مخصوص می‌یابد. حال ما می‌گوییم: این کلمات و اشخاص یا عدم محض و نفی هستند، یا اموری هستند که تنها در ذهن و خیال از لباس تحقق برخوردارند یا در حقیقت در عالم خارج، اشیایی هستند که لباس هستی بر تن نموده‌اند. (همان، ج ۷، ص ۳۲۳ - ۳۲۵)

او دو فرض اول را باطل می‌کند و در نهایت نتیجه می‌گیرد که جن و شیاطین در خارج وجود دارند و در سر، قلب و باطن انسان او را ندا می‌دهند و با او نجوا می‌کنند.

دلیل دوم: وساوسی که در ذهن انسان خطور می‌کند و کلماتی که در قلب او واقع می‌شوند، باید فاعلی داشته باشد. در مورد فاعل آن‌ها دو فرض قابل طرح است. یا فاعل آن‌ها انسان است یا غیر انسان. فرض اول - فاعل این افعال انسان است - باطل است. زیرا انسان گاهی از این خواطر به شدت متنفر است و با طرق گوناگون در صدد دفع این خواطر است، اما در برآوردن این خواسته‌اش موفق نمی‌شود.

با ابطال این فرض نتیجه می‌گیرد که باید فاعل دیگری غیر از انسان در کار باشد که قادر باشد، نطقش را به باطن انسان برساند و این موجود دیگر در واقع همان جن است. (همان، ج ۷، ص ۳۲۵)

دلیل سوم: اصحاب تجارب اعمالی را تجربه کردند و کودکان حضور صور مخصوص را مشاهده می‌کنند که فردی به کودک دستور می‌دهد و بر اساس آن صور از امور مخفی و احوال مکنون سؤال می‌کند، سپس آن کودک می‌گوید: آن‌ها چنین و چنان گفتند. (همان، ج ۷، ص ۳۲۷)

همان طوری که خود فخر رازی بیان کرد، این ادله عقلی چنان ادله محکمی نیستند، همه آن‌ها را ممکن است فردی به توانایی‌ها قوه خیال، وهم عقل انسان نسبت دهد.

تبیین دلیل نافیان وجود شیطان (از طریق مراتب صدور افعال از حیوانات از جمله انسان)

فخر در ابتدای تفسیر گرانقدر *مفاتیح الغیب* که درباره شیطان بحث می‌کند، ابتدا دلیل نافیان وجود شیطان را بیان و سپس به نقد آن می‌پردازد. او برای تبیین ادله مخالفان وجود شیطان، مقدماتی درباره چگونگی صدور فعل از حیوان را بیان می‌کند.

او یادآور می‌شود افعالی که از حیوانات و از جمله انسان سر می‌زند، دارای مراتبی است، که این مراتب دارای ترتیب ذاتی و لزوم عقلی است. این مراتب عبارتند از:

- ۱ - مصدر قریب این افعال قوای موجود در عضلات است.
- ۲ - این قوا در صورتی واجد صلاحیت فعل و ترک می‌گردند که اراده‌ها به آن‌ها ضمیمه شود. در صورت تحقق اراده فعل، امکان ترک برای این قوا وجود ندارد و برعکس نیز اگر اراده ترک ایجاد شود، امکان فعل برای این قوا وجود ندارد.

۳- اراده جهت انجام فعل یا ترک در صورتی در حیوان ایجاد می‌شود که حیوان به لذیذ یا مؤلم بودن آن فعل علم پیدا کند و در صورت تحقق علم به لذیذ بودن، اراده به فعل و علم به مؤلم بودن سبب اراده به ترک می‌شود.

این علوم اگر به فعل انسان برگشت نمایند، دور یا تسلسل ایجاد می‌شود که امری محال است. بنابراین علوم و ادراکات و تصورات از سوی اسبابی خارج از نفس انسان حاصل می‌شوند. حال این پرسش مطرح می‌شود که این عامل یا عوامل خارج از نفس چیست؟ اندیشمندان دربارهٔ پاسخ بدین سؤال وحدت نظر ندارند، برخی اتصالات فلکی را سبب پیدایش این علوم و ادراکات معرفی می‌کنند و برخی دیگر بر این باورند که حضرت حق علت حقیقی این علوم است و خداوند این علوم و اعتقادات را در قلب انسان ایجاد می‌کند. (همو، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۸۷)

فخر بعد از بیان این مقدمات دلیل نافیان وجود شیطان را چنین تبیین می‌کند. از مقدمات پیش‌گفته ثابت شد که مصدر قریب افعال حیوانی قوای مذکور در عضلات و و اوتار است و از طرفی بیان شد که این قوا به تنهایی نمی‌توانند مصدر فعل یا ترک گردند، بلکه باید میل و اراده به آنان ضمیمه شود و همچنین روشن شد که اراده از لوازم حصول آگاهی به لذیذ یا رنج‌آور بودن آن شی است و علاوه بر آن دریافتیم که آن آگاهی را خدا به صورت ابتدایی یا با واسطه مراتب خلق می‌کند و ترتب هر یک از این مراتب بر ماقبل آن، ترتبی لازم و ذاتی است.

بر این اساس اگر چیزی محسوس واقع شود و این علم در حیوان ایجاد شود که این امر با طبع او سازگار و ملایم است، طبع حیوان نسبت به آن امر تمایل پیدا می‌کند و در صورت تمایل طبعش نسبت بدان امر، قوه برای طلب آن امر به حرکت می‌افتد و اگر این مراتب تحقق یابد، فعل بالضروره تحقق خواهد یافت. با این مبانی درمی‌یابیم که اگر به فرض ما شیطانی را از خارج در نظر بگیریم و فرض کنیم که از سوی این شیطان وسوسه‌ای تحقق یافت، این وسوسه به صورت عملی نمی‌تواند در پیدایش فعل تأثیری داشته باشد، زیرا با تحقق سلسله مراتب پیش‌گفته - اعم از این که شیطانی وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد - فعل صورت می‌گیرد و برعکس اگر این سلسله مراتب تحقق نیابد - اعم از وجود یا عدم وجود شیطان - تحقق فعل ممتنع است. بلکه حق این است که اگر این مراتب در طرفی که نفع‌آفرین است، تحقق یابد، ما اسم آن را الهام می‌نامیم و برعکس اگر این مراتب در طرفی که - ضرر آفرین است - تحقق یابد، ما اسم آن را وسوسه می‌نامیم. (همان، ج ۱، ص ۸۷ - ۸۸)

فخر همین استدلال را به صورت بسیار مختصر در ذیل آیه بیست و دوم سوره حضرت ابراهیم «وقال الشیطان لما قضی الامر» نیز ذکر می‌کند. (همان، ج ۷، ص ۸۷)

نقد دلیل نافیان وجود شیطان: (تبیین‌های مختلف برای نفوذ شیطان در انسان)

فخر برای نقد دلیل مدعیان وجود شیطان از مدل خاصی در آثارش تبعیت می‌کند. او برای نقد مدعای

نافیان وجود شیطان، چگونگی نفوذ شیطان در انسان را با تقریرهای مختلف بیان می‌کند. این تقریرها عبارتند از:

تقریر اول: نفوذ شیطان از طریق یادآوری:

فخر بعد از تبیین مراحل و مراتب تحقق فعل یا ترک در یک حیوان و ضروری بودن این مراتب - از سوی نافیان وجود شیطان - می‌گوید: کل آنچه شما بیان کردید، حق و صدق است، و ما در این مقام با شما اختلاف نظری نداریم. اما یادآوری این نکته ضروری است که بعید نیست انسان از چیزی غافل باشد و با یادآوری شیطان، انسان بدان امر التفات پیدا کند. بعد از این یادآوری التفات انسان بدان امر، تمایلی در انسان به آن چیز ایجاد شود و به تبع پیدایش این میل زمینه برای حصول فعل در انسان فراهم شود. او در ادامه می‌افزاید: اندیشمندی که به وجود خارجی شیطان باور دارند، مدعی آن‌ها درباره نقش شیطان در انسان در حد یادآوری است. خداوند این مدعا را در آیه ۲۲ سوره حضرت ابراهیم «وماکان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی» تأیید می‌کند. (همو، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۸۸)

فخر همین تقریر را به صورت مختصرتر در ذیل آیه ۲۲ سوره ابراهیم نیز بیان کرده است. (همان، ج ۷، ص ۸۶)

تقریر دوم: نفوذ شیطان به جهت ماهیت روحانی آن

فخر می‌گوید: ما در بحث ماهیت شیطان بیان کردیم، که شیطان جسم نیست، که به نفوذ در داخل بدن نیاز داشته باشد، بلکه شیطان جوهر روحانی و جزء ارواح خبیث است که انسان را به سوی شرور و ظلمات دعوت می‌کند و نفس انسان نیز - جسم نیست - بلکه جوهر روحانی است، بر این اساس بعید نیست. شیطان به نفس انسانی وسوس و اباطیل را القاء کند.

او در این استدلال تنها محتمل بودن دخالت و نفوذ شیطان در انسان را بیان می‌کند. (همان، ج ۷، ص ۸۷)

تقریر سوم: تناسب و سنخیت برخی نفوس بشری با شیطان

فخر می‌گوید: برخی از حکما احتمال دیگری را مطرح کردند و گفتند: نفوس ناطقه بشری از حیث نوع، دارای انواع مختلفی هستند و هر نوعی از آن‌ها تحت تدبیر ارواح سماوی خاصی هستند. او سپس ارواح انسانی به دو نوع کلی ذیل تقسیم می‌کند.

الف - برخی انواع نفوس بشری واجد اخلاق نیک و افعال کریم هستند و به فرح و خوش‌رویی و سهولت امر موصوف هستند. این دسته نفوس به روح معینی از ارواح سماوی منتسب هستند.

ب - برعکس گروهی دیگر از نفوس بشری به حدت، قوت، غلظت و بی‌مبادلاتی در امور مختلف موصوف هستند. این دسته نفوس، به روح دیگری از ارواح سماوی منتسب هستند.

در مجموع ارواح بشری بسان اولاد، نتایج و فروع متفرع آن روح سماوی هستند و آن روح سماوی آن‌ها را به سوی مصالحشان ارشاد می‌کند و در حالت خواب و بیداری به آن‌ها الهاماتی می‌رساند. قدا از این روح سماوی به نام «طباع تام» یاد می‌کردند. بدون شک برای آن روح سماوی به عنوان اصل و سرچشمه، شعب و نتایج کثیری است که همه از جنس روح این انسان هستند و به جهت مشاکلت و مجانبیت با روح انسان، بعضی انسان‌ها را بر اعمال لایق و افعال متناسب با طبایعشان کمک می‌کنند. این ارواح اگر خیر، طاهر و طیب باشند به آن‌ها ملائکه و به کمک و امداد آن‌ها «الهام» اطلاق می‌شود و برعکس اگر این ارواح شریر، خبیث و به افعال قبیح متصف باشند، به آن‌ها «شیطان» و به امداد آن‌ها «وسوسه» اطلاق می‌شود. (همان)

تقریر چهارم: وضعیت نفوس بشری بعد از مفارقت از بدن

نفوس بشری در طول حیات دنیوی صفاتی را کسب می‌کند و این صفات به مرور زمان در او را سخ و را سخ‌تر می‌گردند. این نفوس بعد از مفارقت از بدن، اگر بدن دیگری مشاکل و مشاکلت این نفوس ایجاد شود، بین آن نفس مفارق و این بدن، به سبب مشاکلت نفس و بدن قبلی - بدن دنیوی - یک نوع تعلق و وابستگی ایجاد می‌گردد و آن نفس مفارق به این بدن تعلق شدیدی پیدا می‌کند و آن نفس مفارق، معاون این نفس متعلق به بدن می‌گردد و به سبب این مشاکلت به او در افعال و احوالش کمک می‌کند. این کمک و معاضدت اگر در ابواب خیر و برکات باشد، به آن الهام و اگر در باب شر باشد، به آن وسوسه می‌گویند - که کار شیطان است - . (همان)

تقریر پنجم: تقریر بر اساس قوای چهارگانه در انسان (خیال، وهم، شهوت و غضب)

فخر در تفسیر آیه ۱۷ سوره اعراف به نقل از حکما می‌گوید: در بدن انسان قوای چهارگانه‌ای است که زمینه سعادتهای روحانی را فراهم می‌کند. این قوا عبارتند از:

۱ - قوه خالیه (ظاهراً باید قوه خیال باشد) در این قوه محسوسات و صور آن‌ها جمع می‌گردد و جایگاه آن بطن مقدم دماغ است و صور محسوسات از بخش مقدمش بر آن وارد می‌شوند و در آیه هفدهم اعراف تعبیر «من بین ایدیههم» ناظر به این قوه است.

۲ - قوه وهمیه: انسان بر اساس این قوه با توجه به احکام مناسب محسوسات درباره امور غیر محسوس حکم صادر می‌کند. جایگاه این قوه در بطن موخر از دماغ است و تعبیر «من خلفهم» در آیه پیش گفته ناظر به این قوه است.

۳ - سومین قوه، قوه شهوت است که جایگاهش در کبد در سمت راست بدن است.

۴ - چهارمین قوه، قوه غضب است که در بطن چپ قلب قرار دارد.

فخر بعد از بیان این قوای چهارگانه می‌افزاید: از این قوای چهارگانه احوالی متولد می‌شوند که اسباب

زوال سعادات روحانی را فراهم می‌کنند و شیاطین تا بر یکی از قوای انسان مسلط نگردند، نمی‌توانند در انسان وسوسه ایجاد کنند. به بیان دیگر شیاطین از طریق یکی از قوای چهارگانه در انسان‌ها نفوذ می‌کنند. (همان، ج ۵، ص ۲۱۴)

تقریر ششم: تقریر از سه طریق شهوت، غضب و هوی...

فخر در طریق دیگر سه راه نفوذ شیطان در انسان - شهوت، غضب و هوی - را چنین تبیین می‌کند: شهوت امر بهیمی؛ غضب، امر سبعی (درندگی) و هوی امری شیطانی است. شهوت برای انسان آفت است و غضب آفتش برای انسان عظیم‌تر از شهوت و در نهایت آفت هوی، شدیدتر از غضب است. در فرمایش خدا «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء» مراد از «فحشاء» آثار شهوت و مراد از «منکر» آثار غضب و مراد از «البغی» (العنکبوت / ۴۵) آثار هوی است. انسان با شهوت به خودش ظلم می‌کند و با غضب به دیگران ظلم می‌کند و با هوی به حضرت حق ظلم می‌کند.

بدین جهت پیامبر اکرم(ص) فرمودند: ظلم سه قسم است. یک، ظلمی که قابل بخشش نیست. دو، ظلمی که ترک نمی‌شود و سوم ظلمی که امید است خدا زمینه ترک آن را فراهم کند. مراد از ظلم اول، شرک به خدا و مراد از ظلم دوم، ظلم بنده‌ای به بنده دیگر و مراد از ظلم سوم، ظلم انسان نسبت به خودش است.

منشأ ظلم غیرقابل مغفرت، هوی و منشأ ظلم دوم، غضب و منشأ ظلم سوم شهوت است. او در ادامه می‌افزاید: برای هر یک از قوای سه‌گانه نتایجی است. حرص و بخل زاییده شهوت، عجب و کبر، نتیجه غضب و در نهایت کفر و بدعت زاییده هوس هستند. اگر این شش صفت رذیله در انسان جمع گردد، از آن صفت هفتم - حسد - ایجاد می‌شود که آخرین درجه اخلاق ذمیمه است. هم‌چنان که شیطان پست‌ترین افراد از جهت مذموم بودن است. بدین جهت حضرت حق مجامع شرور انسانی را با حسد ختم کرد و فرمود: «من شر حاسد اذا حسد»^۳ هم‌چنان که مجامع خباثت شیطانی را با وسوسه ختم کرد و فرمود: «یوسوس فی صدور الناس من الجنه والناس»^۴ در فرزندان آدم رذیله‌ای بدتر از حسد و در شیاطین ویژگی بدتر از وسواس وجود ندارد. این ادعا از سوی برخی مطرح شد که شر فرد حسود از شر ابلیس بیشتر است.

فخر بعد از بیان این مطالب می‌گوید: اصول اخلاق قبیح سه چیز و اولاد و نتایج آن هفت امر هستند با دقت در سوره فاتحه درمی‌یابیم که در سوره فاتحه هم سه اسم برای مقابله سه اصل اخلاق قبیح و هفت آیه برای نابودی هفت اخلاق ذمیمه وجود دارد و جمیع قرآن بسان نتایج و شعب سوره فاتحه و همچنین اخلاق ذمیمه بسان نتایج و شعب آن اخلاق هفت‌گانه ذمیمه است. در نتیجه کل قرآن به عنوان علاج و شفای جمیع اخلاق ذمیمه است^۵ (همان، ج ۱، ص ۲۲۶ - ۲۲۷).

جایگاه شیطان در عالم هستی

فخر در ذیل تفسیر «رب‌العالمین»^۶ در سوره حمد درباره اقسام عوالم و انواع هر قسم و در نهایت جایگاه شیطان در نظام هستی چنین توضیح می‌دهد:

موجود در تقسیم اول به دو قسم - واجب لذاته و ممکن لذاته - تقسیم می‌شود. واجب لذاته تنها یک مصداق دارد و آن حضرت حق است، اما ممکن لذاته همه موجودات عالم هستی جز حضرت حق را دربرمی‌گیرد. متکلمین به همه ما سوی الله عالم اطلاق می‌کنند.

وجه تسمیه عالم ما سوی الله آن است، که وجود هر چیزی غیر خدا - از آن جهت که مخلوق حضرت حق است - بر وجود حضرت حق دلالت می‌کند، به همین جهت به همه موجودات غیر از حضرت حق عالم اطلاق می‌شود.

او در مرتبه بعد کل ما سوی الله (عالم، یا ممکن لذاته) را به سه قسم - متحیز، صفت برای متحیز و نه متحیز و نه صفت برای متحیز - تقسیم می‌کند. در گام بعدی قسم اول از اقسام سه‌گانه - متحیز - را به دو قسم - قابل قسمت و غیرقابل قسمت - تقسیم می‌کند و مراد از قابل قسمت، جسم و مراد از غیرقابل قسمت، جوهر فرد است.

در مرحله بعد جسم به دو قسم - علویه و سفلیه - تقسیم می‌شود. مراد از اجسام علویه، همان افلاک و کواکب است. البته در شرع اقسام دیگری برای آن مثل عرش، کرسی، سدره المنتهی، لوح، قلم، بهشت نیز ذکر شده است.

اجسام سفلیه یا بسیط و یا مرکب هستند. اجسام بسیط همان عناصر چهارگانه است که یکی خاک است، که کره زمین با بلاد معموره آن را شامل می‌شود و دومی آب است که همه دریاها را موجود در ربع معموره و آنچه در آب است، در برمی‌گیرد و سوم کره هوا و چهارم کره نار را در بر می‌گیرد.

اجسام مرکبه نبات، معادن، حیوان با اقسام مختلف و تباین انواعشان را دربرمی‌گیرد. مراد از قسم دوم - ممکن - که صفت امور متحیز می‌باشد - اعراض می‌باشد. متکلمان قریب چهل جنس از اجناس اعراض را ذکر کردند.

مراد از قسم سوم ممکن لذاته (عالم) - ممکن - که نه متحیز است و نه صفت متحیز - همان ارواح هستند که به دو قسم - سفلیه و علویه - تقسیم می‌شوند. ارواح سفلیه به دو قسم تقسیم می‌شوند. یا ارواح سفلیه به دو قسم تقسیم می‌شوند. یا ارواح سفلیه خیر هستند که همان افراد صالح جن را تشکیل می‌دهند و یا ارواح سفلیه شریر و خبیث هستند. که این گروه همان شیطان‌های رانده شده هستند.

ارواح علویه نیز به دو قسم تقسیم می‌شوند: یا این ارواح علویه به اجسام متعلق هستند که همان ارواح فلکیه می‌باشند و یا به اجسام متعلق نیستند، که مراد از این قسم همان ارواح مطهر و مقدس می‌باشد.

(همو، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹)

فخر در موضع دیگر تفسیرش یعنی در ذیل آیه «و قال الشیطان لما قضی الامر...» جایگاه شیطان در

عالم را چنین بیان می‌کند: ما سوی الله به حسب قسمت عقلی به سه قسم - متحیز، حال در متحیز، چیزی که نه متحیز است و نه حال در متحیز است - تقسیم می‌شود. دلیلی برای بطلان قسم سوم ارائه نشده، بلکه برعکس دلایل زیادی برای این قسم ارائه شده است. به این قسم سوم ما سوی الله، ارواح می‌گویند. این ارواح به دو قسم تقسیم می‌شوند.

اگر این ارواح طاهر و مقدس و از عالم روحانیات قدسی باشند، به آنها ملائکه می‌گویند و اگر این ارواح خبیث به سوی شرور، عالم اجساد و منازل ظلمات دعوت نمایند، به آنها شیاطین اطلاق می‌شود. (همان، ج ۷، ص ۸۶ - ۸۷)

نتیجه

فخر رازی به عنوان یک متفکر الهی انحصار موجودات در دایره محسوسات را قبول ندارد. او بر این باور است علاوه بر وجود محسوسات و وجود حضرت حق، موجودات دیگری داریم، که حد واسط بین این دو دسته هستند. او از این موجودات به نام ارواح یاد می‌کند. او در گام نخست ارواح را به سفلیه و علویه تقسیم می‌کند و در گام پسین ارواح سفلیه را به خیر و شریر تقسیم می‌کند.

مراد او از شیطان، ارواح سفلیه شریر هستند. او گرچه ادله عقلی برای این ارواح ذکر می‌کند و ادله عقلی نافیان این ارواح را مورد نقد قرار می‌دهد، اما یادآور می‌شود این ادله از دایره نقد مصون نیستند، به همین جهت تأکید اصلی فخر رازی بر کارکردهای وجودی شیطان با تأکید بر ادله عقلی است.

یادداشت‌ها

^۱ العلق / ۱۹.

^۲ البقره / ۱۸۶.

^۳ الفلق / ۵.

^۴ الناس / ۵ - ۶.

^۵ بیان امهات ثلاثه در مقابل امهات ثلاثه: فخر نقش قرآن به ویژه سوره فاتحه در مقابله با ردایل اخلاقی را چنین توضیح می‌دهد:

کسی که خدا را بشناسد و بداند که الهی جز الله نیست، از شیطان و هوی اجتناب می‌کند، زیرا هوی الهی غیر الله است. به همین جهت قرآن می‌فرماید: «فرايت من اتخذ الهه هواه» (الجاثیه / ۲۳)

و به همین دلیل است که حضرت حق به حضرت موسی(ع) فرمود: با هوایت مخالفت کن، زیرا من جز هوی، چیزی را خلق نکردم که با من منازعه کند. کسی که بداند خداوند رحمان است، غضب نمی‌کند، زیرا منشأ غضب طلب ولایت است و ولایت بنا به فرمایش خدا «الملک يومئذ الحق للرحمن» (الفرقان / ۲۶) از آن رحمان است و کسی که بداند حضرت حق رحیم است، در رحیم بودن به او تشبه می‌جوید و در صورت رحیم شدن، به خودش ظلم نمی‌کند. (همان، ۲۲۷/۱)

فخر در ادامه نحوه معارضه هفت آیه سوره فاتحه با هفت خصلت رذیله را چنین توضیح می‌دهد:

کسی که الحمدلله بگوید، در واقع خدا را شکر کرده و در نتیجه شهوتش از بین می‌رود و کسی که به این حقیقت آگاه گردد که حضرت حق، رب العالمین است، حرص او در آن چه که نمی‌یابد و بخلش در آن چه که واجد است، زایل می‌شود و آفت شهوت و لذتش از بین می‌رود.

اگر کسی پس از شناخت حضرت حق به «الرحمن الرحیم» بدین امر تفتن یابد که او «مالک یوم الدین» است، غضب او زایل می‌شود و فردی که «ایاک نعبد و ایاک نستعین» بگوید: در گام اول کبرش و در گام دوم عجبش زایل می‌شود و در نتیجه آفت غضب با دو فرزندش - کبر و عجب - از او دفع می‌شود. هنگامی که بگوید: «اهدنا الصراط المستقیم» شیطان هوی از او دفع می‌شود و اگر بگوید: «صراط الذین انعمت علیهم» کفر و شبهه آن برطرف می‌شود و اگر بگوید: «غیرالمغضوب علیهم والضالین» بدعت از او برطرف می‌شود. با این بیان مشخص شد که آیات هفت‌گانه سوره فاتحه دافع اخلاق قبیح هفت‌گانه - شهوت (حرص، بخل)، غضب، (کبر و عجب) هوی (کفر و بدعت) است. (همان، ۲۲۷/۱)

ع الحمد / ۲.

منابع و مأخذ

- تفتازانی، (۱۴۰۹ هـ، ۱۹۸۹ م) شرح المقاصد، ج ۵، قم، منشورات الشریف الرضی.
- خواجه نصیر، (۱۴۰۵ هـ، ۱۹۸۵ م)، تلخیص المحصل (نقد المحصل)، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم.
- علاءالدوله سمنانی، (۱۳۶۲) العروه لاهل الخلوه والجلوه، تصحیح و توضیح یخیب مایل هروری، تهران، چاپ اول
- عین القضاة همدانی، (بی‌تا) تمهیدات، مقدمه، تصحیح، تحشیه و تعلیق عقیف ع سیران، منوچهری، چاپ دوم.
- غزالی، (۱۴۲۷ هـ، ۲۰۰۶ م) احیاء علوم الدین، ج ۶، تعلیق محمد وهبی سلیمان و اسامه عموره، دمشق، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
- فخر رازی، (۱۴۰۷ هـ، ۱۹۸۷ م) المطالب العالیه، تحقیق احمد حجازی السقا، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول.
- ----، (۱۴۲۹ هـ، ۲۰۰۸ م)، التفسیر الکبیر، ج ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، (مجموعه ۳۳ جلدی که در ۱۱ مجلد چاپ شده است).
- فیض کاشانی (۱۴۰۳ هـ، ۲۰۰۹ م) المحججه البیضاء، ج ۶، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ملاصدرا (۱۳۸۶)، مفاتیح الغیب، ج ۱، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
- نراقی، ملا احمد، (۱۳۷۹)، معراج السعاده، هجرت.